

پیشینه رابطه علم و دین در اسلام و غرب

محمدعلی محیطی اردکان*

چکیده

یکی از بحث‌های مهمی که ذهن اندیشمندان اسلامی و غربی را به خود مشغول کرده است، مسئله ارتباط علم و دین است. با پیشرفت روزافزون علوم طبیعی و انسانی، سؤال‌های زیادی درباره ارتباط این علوم با دین مطرح می‌شود. آگاهی از تاریخچه این بحث می‌تواند نقش بسیار مؤثری در بررسی موضوع ارتباط علم و دین داشته باشد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، با برشمردن بسترهای چالش‌زای موضوع علم و دین در جهان غرب و روند تاریخی این بحث تا قرن حاضر، به این نکته دست یافته است که هرچند شروع این بحث در ابتدا به دلایل مختلفی به غرب بازمی‌گردد، ولی در عالم اسلام از چشم‌اندازی دیگر و با عنوان «رابطه عقل و دین» مطرح شده است و مسئله رابطه علم و دین به شکلی که در جهان مسیحیت مطرح بوده، نه به عنوان مسئله، بلکه به مثابه موضوعی وارداتی مسورد بحث اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است. علاوه بر آن، این بحث در جهان اسلام، بیشتر میان علوم انسانی و دین مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: پیشینه، علم و دین، اسلام، مسیحیت، غرب.

مقدمه

- تاریخ دین و پرستش از یک سو و تفکر و اندیشه از سوی دیگر، با آغاز خلقت بشر مصادف است. با سیر در تاریخ و مطالعه آثار اندیشمندان می‌توان به نقش دین در تاریخ علم و نقش علم در تاریخ دین و همگامی هر دو در تکامل بشر پی برد و سیر پیشرفت یا تنزل بشر را در دوره‌هایی که دین و علم متعارض دانسته شده‌اند ملاحظه کرد. مقاله حاضر درصدد بررسی پیشینه بحث «رابطه علم و دین در جهان اسلام و غرب» است؛ اینکه بشر در دوره‌های مختلف چگونه با هریک از علم و دین برخورد می‌کرده و چه آثاری به دنبال داشته است؟ نویسنده بحث‌های تاریخی پیرامون این موضوع را به صورت منسجم و جمع‌آوری شده ندیده است و از آنجاکه آشنایی با موضوع رابطه علم و دین مستلزم مرور بعضی از قطعه‌های تاریخ فکری اروپا و ایران در این زمینه است، درصدد گردآوری آن برآمده است. با بررسی این موضوع، علاوه بر روشن شدن سیر تاریخی بحث، رویکردهای مختلف به رابطه علم و دین نیز معرفی شده و زمینه لازم برای بررسی همه‌جانبه رابطه علم و دین فراهم می‌شود. طبیعی است که با در نظر داشتن سابقه تاریخی این بحث مفصل، می‌توان به رابطه تعاملی علم و دین نظری مثبت داشت و با ارائه صحیح و منطقی نظریه «علم دینی»، بشر را به استفاده از دو موهبت علم و دین توصیه کرد.
- پرسش اصلی تحقیق حاضر این است که بحث رابطه علم و دین در اسلام و غرب، چه سیری را در ادوار مختلف تاریخی طی کرده است؟ برای پاسخ به این سؤال، پرسش‌های فرعی ذیل باید مورد بررسی قرار گیرد:
۱. رویکردهای دانشمندان غربی پیرامون رابطه علم و دین در ادوار مختلف تاریخی چه بوده است؟
 ۲. چه عواملی باعث اتخاذ رویکردهای گوناگون نسبت به مسئله رابطه علم و دین در غرب شده است؟
 ۳. اندیشمندان اسلامی چگونه با موضوع رابطه علم و دین برخورد کرده‌اند و چه جایگاهی برای آن قایل هستند؟
 ۴. تفاوت بسترهای چالش‌زای مسئله رابطه علم و دین در غرب با بسترهای مطرح شدن این بحث در عالم اسلام چیست؟
 ۵. مسئله رابطه علم و دین در عالم اسلام چگونه مطرح و بررسی شده است؟
- با توجه به خاستگاه اصلی مسئله رابطه علم و دین، در این مقاله ابتدا پیشینه این بحث در غرب و سپس تاریخچه آن در عالم اسلام مورد بررسی قرار گرفته است.
- الف. تاریخچه رابطه علم و دین در غرب**
- در مقام بررسی رابطه علم و دین در غرب، معمولاً این موضوع از دوران یونان باستان پیگیری می‌شود. در این نوشتار، برای رعایت اختصار، فقط به مقاطعی از تاریخ غرب اشاره می‌شود که نقش زیادی در اوج‌گیری این بحث داشته است (C.f. Gary, 2000).
- [برخی] مسیحیان اولیه تعالیم دینی خود را علم می‌دانستند و معتقد بودند با توجه به اینکه هدف از دانش‌پژوهی رسیدن به حقیقت است، با داشتن آموزه‌های مسیحی که آنها را به حقیقت می‌رساند نیازی به علم - بخصوص اگر بادی در تعارض باشد - ندارد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۴)؛ بنابراین، در این دوره

به گونه‌ای که - مثلاً - مخالفت با کیهان‌شناسی ارسطویی، معارضه با مسیحیت تلقی می‌شد؛
۵. هماهنگ بودن تلقی اندیشمندان و فیلسوفان -

مانند توماس آکوئیناس - از خداوند به عنوان خیر اعلی با خدای کتاب مقدس؛

۶. نقش محوری داشتن انسان در عالم خلقت، خدمتگزاری طبیعت برای انسان و خدمتگزاری انسان برای خداوند (باربور، ۱۳۶۲، ص ۱۸-۲۷).

در دوران فلسفه مدرسی، علم و حکمت در دست روحانی‌های مسیحی بود و تنها مباحثی که می‌توانست توجیه‌کننده عقاید غیر خالی از تحریف مسیحیت باشد، در مدارس وابسته به کلیسا تدریس می‌شد. در این دوره به دلیل ویژگی‌هایی (ر.ک: راسل، ۱۳۷۳، ص ۶۰۹) که این دوران داشت، تعارض جدی بین علم و دین مشاهده نمی‌شد. سنت آئسلم و توماس آکوئیناس از دیگر چهره‌های برجسته این دوره هستند. گویا در دوران اقتدار سیاسی، اقتصادی و دینی کلیسا، آراء و افکار بعضی از فیلسوفان مانند فلکیات بطلمیوسی و طبیعیات ارسطویی به عنوان عقاید یقینی و مقدس مذهبی تبلیغ می‌شده و هرگونه تفکر و اندیشه نو - در حوزه علوم طبیعی یا فلسفی - سرکوب می‌شد (ایزدی و آموزگار، ۱۳۷۵). به نظر می‌رسد اولین چالش جدی علم و دین در غرب بعد از این دوران، بیشتر جنبه روان‌شناختی داشته است؛ زیرا در اثر رفتار خشن و تعصب‌آمیز کلیسا با دانشمندان و پیشرفت‌عنان‌گسیخته علم در عصر نوزایی (رنسانس) این ذهنیت پیدا شد که می‌توان با علم به همه چیز دست یافت و از این طریق از دین بی‌نیاز شد. اگر انسان به بهشت تمایل دارد، می‌تواند آن را در سایه‌سار علوم

از تفکر، حتی اگر میان علم و دین تعارضی دیده می‌شد، خیلی اهمیت نداشت و برای مسیحیان انگیزه لازم برای پرداختن به آن ایجاد نمی‌شد.

ویژگی‌های دوران قرون وسطایی علم

در دوره قرون وسطا نیز به سبب ویژگی‌هایی که این دوره داشت، برتری با دین بود و علم نمی‌توانست دایره حکومت خود را وسعت بخشیده و باعث چالش جدی با دین شود. برخی صاحب‌نظران غربی، بعضی از ویژگی‌های این دوره از تاریخ علم را این‌گونه برشمرده‌اند:

۱. معقول یا عقلانی انگاشتن جهان: تفکر غالب در دوره قرون وسطا این بود که چون خدا در افعالش - مانند خلقت - هدف و حکمت دارد و بر این اساس، هر چیز را در مرتبه‌ای از سلسله‌مراتب هستی قرار داده است، بر عهده هر دانشمندی است که به جست‌وجوی این غایات بپردازد. روش علم در این دوره عمدتاً قیاسی بود و نه استقرایی. از این رو، نه تنها توصیف، پیش‌بینی و مهار یک پدیده از طریق مشاهده برای همه متفکران مهم بود، بلکه آنها مقصود اصلی را درک و دریافت معنای رابطه هر جزء با کل و درجه اول با خداوند می‌دانستند. از اینجا می‌توان دریافت که در دوره قرون وسطا جدایی عقل و وحی نیز مطرح نبوده است؛

۲. اخلاقی بودن قوانین به جای مکانیکی بودن؛
۳. قول به اصالت واقع و مشکوک واقع نشدن علم انسان به جهان خارج؛

۴. همراهی علم و فلسفه با دین مبتنی بر عقل و وحی (پشتیبانی دین از جانب براهین عقلی و بعکس) و گاه، آمیخته بودن الهیات با مکتب ارسطویی

(۲۷) که اقدام‌های کپرنیک، کپلر، گالیله، بویل، تیکو براهه و فرانسویس بیکن بر آن مهر تأیید زد و جهان از آن پس با روابط کمی تبیین می‌شد. با آشکار شدن رموز طبیعت توسط علم جدید و نارسایی مفهومی که کلیسا از خدا ارائه می‌داد، روز به روز احساس نیاز به خدای حاضر در صحنه کم‌رنگ‌تر می‌شد و بدین‌گونه، نخستین جرقه‌های تعارض علم و دین زده شد. گالیله بین عقاید دینی و علمی‌اش تعارضی نمی‌دید؛ زیرا معتقد بود یافته‌های علمی از دل طبیعت نمی‌تواند با دینی تعارض داشته باشد که خدایش نگارنده کتاب آن طبیعت است. به عبارتی دیگر، گالیله کتاب مقدس و طبیعت را در کنار هم «کلمة الله» می‌دانست و به الهیات طبیعی اعتقاد داشت (همان، ص ۳۶). وی برای حل مشکل تعارض علم و دین، سه راه تفکیک قلمروهای علم و دین، تفکیک زبان‌های علم و دین و تفصیل بین قضایای علمی اثبات‌شده و قضایای اثبات‌ناشده را پیشنهاد داد (علیزمانی، ۱۳۸۰، ص ۲۶). در عین حال، در تفکر گالیله خیر اعلی به علت اولی تنزل یافت و دکارت و اسپینوزا او را در این اندیشه همراهی کردند. وارد شدن ضربه به قداست قلمرو ابدی آسمانی و تنزل یافتن مقام انسان با مشاهده‌های نجومی گالیله باعث موضع‌گیری کلیسای نص‌گرا در مقابل وی شد. وی با ترسیم خطوط اصلی تصویر مکانیکی از طبیعت، راه را برای نیوتن برای به سرانجام رساندن انقلاب در نگرش علمی، معرفی طبیعت به مثابه ماشینی مکتفی به نفس، پیچیده و قانون‌مند در چارچوب الهیات طبیعی، اعتقاد به خدای صانع، رخنه‌پوش و ساعت‌ساز لاهوتی، و اهمیت ویژه دادن به انسان به خاطر بهره‌مند بودن از

طبیعی بیابد. کلی و بین‌الذهانی بودن روش علم، افزون بر قابل آزمون بودن و قابلیت اعتماد داشتن، اندیشمندان را آنچنان به غرور علمی کشاند که خود را از بهشت ادیان، بی‌نیاز و ازین‌رو، دین را امری شخصی، احساسی، غیرقابل آزمون و غیرقابل ارائه و اثبات برای دیگران دانستند. به تدریج این ذهنیت، جنبه فلسفی پیدا کرد و از آن به «ماتریالیسم علمی» تعبیر شد (علیزمانی، ۱۳۸۰، ص ۱۲). با گذشت چند قرن از آغاز این چالش، هنوز هم واتیکان امروز در مقابل آراء علمی - مانند روش‌های پزشکی نوین - ایستاده و با اندیشمندان برخوردی مشابه گالیله، برونو و ویجیلوس دارد (بی‌نا، ۱۳۸۷). طولی نکشید که رجال کلیسا با رو آوردن به حکمت برای دفاع از مسیحیت، پرده از ناسازگاری دینشان با عقل و فلسفه برداشتند. به اعتقاد وایت، اولیای کلیسا در همه موارد تعارض علوم طبیعی و الهیات، ابتدا آراء علمی را به صورت قطعی محکوم می‌کردند و وقتی با گذشت زمان قرائنی بر تأیید آن آشکار می‌شد، در تفاسیر خود از کتاب مقدس تجدیدنظر می‌کردند و اگر آن نظریه به اثبات می‌رسید، مدعی بیان آن نظریه از طرف کتاب مقدس می‌شدند (فرامرز قراملکی، ۱۳۷۳، ص ۳۰). افزون بر آنچه ذکر شد، عوامل متعددی باعث افول کلیسا و در نتیجه، فراهم آمدن زمینه برای تحولی بزرگ و همه‌جانبه شد (راسل، ۱۳۷۳، ص ۶۶۳-۶۷۷).

قرن هفدهم

آنچه باعث شد علم جدید قرن هفدهمی با علم قرون وسطایی متفاوت باشد، ترکیب جدید استدلال ریاضی و مشاهده تجربی بود (باربور، ۱۳۶۲، ص

(فرامرز قراملکی، ۱۳۷۳، ص ۳۰) و رشد علم در بستر ایمان زدا (کاشفی، ۱۳۷۶)؛ کشیش‌ها با پیشرفت‌های علوم تجربی آشنایی نداشتند (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۵۱)، در فضاهاى فکری غرب، جو علمى وجود نداشت، به گونه‌ای که برخی کتب علمى در فهرست کتب ممنوع قرار مى‌گرفت (کوستلر، ۱۳۶۱، ص ۵۵۲) و با دانشمندان علوم طبیعى برخورد ناشایست و خشونت‌آمیز مى‌شد؛ مانند اتهام توماسو کاجینی به گالیله و کپرنیک (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۵۲۸-۵۳۳؛ مطهری، ۱۳۸۰ الف، ج ۱، ص ۴۸۷-۴۹۳؛ مطهری، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۴۰۵)؛ ۶. عدم تمایز بین دین و برداشت‌های شخصی از آن (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۵۹) و به دنبال آن، نتیجه‌گیری عقیدتی از نظریه‌های علمى و دخالت در تفسیر کتاب مقدس (همان، ص ۸۳)؛ ۷. توطئه صاحبان قدرت در راستای تضعیف قدرت سیاسى - اجتماعى کلیسا و تقویت پایه‌های حکومت از طریق ایجاد تعارض بین علم و دین (همان، ص ۴۳؛ رشاد، ۱۳۸۲، ص ۲۵)؛ ۸. علاقه متکلمان به اظهار نظر راجع به نظریه‌های علمى (باربور، ۱۳۶۲، ص ۶۶ و ۱۴۰)؛ ۹. توانایی نظام علمى در توجیه پدیده‌های زمینی و سماوی و پیداشدن روحیه بی‌نیازی بشر از دین در تأمین زندگی روزمره خود (گلشنی، ۱۳۷۹، ص ۵؛ مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۹، ص ۱۱۱). این امر، تمایل دانشمندان به ارائه نظریه‌های خود در قالب نظام‌های متافیزیکی فراگیر (باربور، ۱۳۶۲، ص ۶۶) را در پی داشت.

قرن هجدهم

در عصر عقل، پای عقل افراطی به سایر حوزه‌های

عقل قادر بر فهم و کشف نظام طبیعت هموار کرد (باربور، ۱۳۶۲، ص ۲۷-۵۴). به هر حال، دانشمندان در قرن هفدهم تلاش می‌کردند با روی آوردن به الهیات طبیعى، در دنیای علم همچنان برای خدا جایگاهی قایل شوند.

بجاست در این بخش به بعضی از عوامل تعارض علم و دین در غرب اشاره شود:

عوامل تعارض علم و دین در غرب: در ذیل، به بعضی از عواملی که در عالم مسیحیت باعث مسئله‌ساز شدن رابطه علم و دین شد اشاره می‌شود:

۱. عدم دسترسى مسیحیت به متن وحیانی دست‌نخورده، رواج عقاید نادرست مانند عقیده به تثلیث، جدایی دین و سیاست و... (رشاد، ۱۳۸۲، ص ۲۲؛ مطهری، ۱۳۸۰ الف، ج ۱۳، ص ۳۴۹-۳۵۰؛ مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۹-۳۱)، و نارسایی مفاهیم کلیسایی در مورد خدا و ماوراءالطبیعه (مطهری، ۱۳۸۰ الف، ج ۱، ص ۴۷۹)؛

۲. جمود کلیسا بر نص و یا ظواهر کتاب مقدس (باربور، ۱۳۶۲، ص ۱۲۰؛ علیزمانی، ۱۳۸۰، ص ۲۵؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۵۶)؛

۳. قداست بخشیدن نابجا به برخی اندیشه‌های فلسفی - مانند اندیشه‌های ارسطو - و هیئت بطلمیوسی و آمیخته شدن آنها با آموزه‌های مسیحیت (باربور، ۱۳۶۲، ص ۶۶؛ مطهری، ۱۳۸۰ الف، ج ۱، ص ۴۸۷؛ مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۹، ص ۱۱۱)؛

۴. فساد دستگاه کلیسا به گونه‌ای که اموری مانند فروش آمرزش‌نامه، عصمت پاپ و... باعث شد امثال لوتر و کالون به مسیحیت اعتراض‌های اساسی کنند (Durant, 1957, p. 17-25)؛

۵. محکوم شدن نظریه‌های علمى از طرف کلیسا

اهل علم و دین شد. علاوه بر این، اعتنا به تجربه دینی به عنوان مبنای توجیه عقاید دینی و اولویت اخلاق در دیانت، به تشکیل کلام لیبرال یا الهیات اعتدالی کمک کرد. آگوست کنت در قرن غرور علمی سخن از گذار از دوره‌های الهیاتی و فلسفی به دوره تحصیلی به میان آورد تا علم پوزیتیویستی، خدای جهان شود. این در حالی بود که حاکمیت دین روزبه‌روز با پیشرفت علوم طبیعی کمرنگ‌تر می‌شد و به صورت بدیهی اذهان را به سمت مانع بودن دین برای پیشرفت علم در قرون گذشته سوق می‌داد. از جمله نظریه‌هایی که در این قرن، با تدبیر، حکمت و دخالت الهی در خلقت جهان معارضه پیدا کرد و به پایین آمدن شأن و مقام سنتی انسان و ارزش‌های اخلاقی انجامید، نظریه «تبدل انواع» داروین - در مقابل نظریه «ثبات انواع» ارسطو - بود. با مطرح شدن این نظریه، اعتبار عقاید دینی و کتاب مقدس زیرسؤال رفت (باربور، ۱۳۶۲، ص ۱۰۱-۱۲۱) و آتش اختلاف و تعارض علم و دین برافروخته‌تر شد. دانستنی است که در همین سده صدای مرگ خدا توسط نیچه به گوش رسید و کارل مارکس، دین را افیون توده‌ها معرفی کرد.

قرن بیستم

در نیمه اول قرن بیستم، فروید دین را نوعی روان‌رنجوری و جدی‌ترین دشمن علم دانست و پوزیتیویسم منطقی با بی‌معنا خواندن گزاره‌های متافیزیکی پا به عرصه ظهور گذاشت (گلشنی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۰). در قرن تواضع علم، بی‌همتا بودن وحی، فاصله پرناشدنی بین انسان و خدا و تفاوت روش‌های الهیات و علم در نوارتدوکسی، اصالت

اندیشه نیز باز شد و حقانیت دین و وحیانی بودن نصوص مقدس را هدف قرار داد (ویلیامز، ۱۳۷۴). تفسیر شدن طبیعت به مثابه سازوکاری جبری، مطرح بودن خدا در حد فرضیه‌ای قابل بحث و والا بودن منزلت عقل در کارایی داشتن در تمام شئون زندگی برای به کمال رساندن وی به کمک فناوری، از آثار این نگرش است؛ نگرشی که واکنش نهضت رومانیک را بر ضد جفایی که در حق انسان شده بود برانگیخت و راه را برای واکنش‌های فلسفی نظیر اصالت تجربه هیوم و مکتب فکری کانت که به شدت تحت تأثیر رشد علم بودند باز کرد. هرچند در قرن هفدهم تلقی علی‌البدل بودن علم و دین رواج داشت، ولی در قرن هجدهم بعد از آنکه مدنی الهیات طبیعی جایگزین وحی شد، به تدریج زمزمه شکاکانه طرد و تخطئه انواع صور دین از امثال هیوم، لامتری و هولباخ به گوش می‌رسید. پاسخ‌های هیوم به ادله اثبات خدا با توجه به انکار مفهوم سنتی علیت و همچنین لادری‌گری دینی وی و به دنبال آن، دوگانه‌انگاری حوزه‌های علم و دین با نقد عقل نظری و برجسته کردن نقش ذهن در معرفت توسط کانت در این قرن، دو گام بلند در راستای به لرزه درآمدن پایه‌های تفکر متافیزیکی بود (باربور، ۱۳۶۲، ص ۹۸-۶۹).

قرن نوزدهم

گونه‌های مختلف تعارض علم و دین را در این قرن به وضوح می‌توان مشاهده کرد. در این عصر، مطالعه ادبی و تاریخی در صحف کتاب مقدس نشان داد که این کتاب نه یک نویسنده، بلکه مؤلفان بسیار طی قرون و اعصار داشته است؛ امری که باعث جدال بین

محدودیت‌های علم، از سرکشی و غرورش کاسته شد؛ زیرا علم با وجود مبتنی بودن بر مفروضات متافیزیکی، نمی‌توانست به سؤال‌های اساسی انسان پاسخ گوید. مجموعه این عوامل باعث تضعیف نظریه مغایرت علم و دین شد و دانشمندان را به روآوردن مجدد به دین و معنویت تشویق کرد (گلشنی، ۱۳۷۹، ص ۲۰).

در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت: جهان غرب با گذر از دوران عدم تنش میان علم و دین در قرون وسطا، بعد از دست یافتن به پیشرفت‌های روزافزون در علوم طبیعی که اوج آن را می‌توان بین قرن‌های هفدهم تا نوزدهم دانست، گرفتار چالش میان علم و دین شد. نیز هرچند رابطه عقل و دین در قرون شانزدهم و هفدهم مثبت تلقی می‌شد و عقل‌گرایی فیلسوفانی مانند دکارت، لایبنیتز، مالبرانش و... به گونه‌ای مؤید دین بوده است، ولی در قرون هجدهم و نوزدهم عقل‌گرایی خود را در مقابل دین جلوه داده است. به هر حال، متفکران برای مبارزه با معضل تعارض علم و دین تلاش‌های زیادی انجام دادند و راه‌حلی‌هایی مانند تفکیک قلمروهای علم و دین، تفکیک زبان‌های علم و دین، تفکیک تجربه دینی از تعبیر بشری، تفکیک گوهر دین از صدف دین، ابزارانگاری در علم، ابزارانگاری در دین، تأویل ظواهر دینی، ظنی دانستن علوم بشری، تفکیک دین از معرفت دینی، تفصیل بین قضایای علمی اثبات شده و قضایای اثبات‌ناشده، تفکیک عناصر ثابت دین از عناصر متغیر آن و... پیشنهاد دادند (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: ساجدی، ۱۳۸۰) (علیزمانی، ۱۳۸۰، ص ۱۷-۳۰). جهان غرب در قرن بیستم و بیست و یکم امیدوارانه در جست‌وجوی راه‌ها و

داشتن وجود و تقابل بین حوزه خودآگاهی انسان [مانند رابطه من - تو با خدا] و حوزه اشیای فاقد آگاهی [مانند رابطه من - آن با موضوعات پژوهش‌های علمی] در اگزستانسیالیسم و تمایز زبان دین در فلسفه تحلیل زبانی باعث شد دین به صورت کاملاً متمایز از علم و غیرمتعارض با آن معرفی شود (باربور، ۱۳۶۲، ص ۱۴۴). ایان باربور در کتاب علم و دین می‌گوید: «طبق نظرگاه سخت‌کیشی نوین، متون مقدس هیچ چیز معتبر و موثقی راجع به مسائل علمی به ما نمی‌گوید؛ آراء و عقاید "علمی" نویسندگان کتاب مقدس، نظریه‌پردازی‌های مغشوش عهد باستان است» (همان، ص ۱۴۷). شایان ذکر است که هرچند در اوایل قرن بیستم پوزیتیویست‌های منطقی، دین را بی‌معنا می‌دانستند و مانند دانشمندان قرون هفدهم به بعد در تضعیف دین نقش مهمی ایفا کردند، ولی مطرح شدن تعامل‌های علم و دین نیز در این قرن قابل توجه است. مثلاً، برخی مانند لیبرال‌های کلامی در قرن بیستم بر تجربی و عقلانی شدن دین [مسیحیت] از یک سو و مشابه بودن رهیافت‌های اخلاقی علم و فضایل اخلاقی دینی از سویی دیگر، اصرار می‌ورزیدند و یا وایتهد، متافیزیک منسجم و قابل اطلاق بر همه جنبه‌های حقیقت، از خداوند تا طبیعت را ارائه می‌دهد. برخی نیز کوشیدند با استفاده از اتقان صنع و نظم و یا اصول فیزیکی و زیست‌شناسی از دل طبیعت به خدا برسند (همان، ص ۱۴۳-۱۶۴). در نیمه دوم قرن بیستم ضعف‌های علم سکولار، بیشتر به چشم آمد و آثار دین بر زندگی فردی و اجتماعی انسان معلوم شد. تحویل‌گرایی متزلزل شد و با روشن شدن

این دین شریف، سؤال‌های تازه و گاهی وارداتی ذهنشان را مشغول می‌کرد. علاوه بر اینکه با فاصله گرفتن بعضی از گروه‌های مسلمان از سنت گران‌بهای نبوی و محروم ماندن آنها از سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام، دچار سردرگمی‌ها و شبهه‌هایی شدند که ضرورت دفاع عقلانی از دین و در نتیجه، پیدایش معتزله را در پی داشت. این رویکرد با واکنش‌های منفی از سوی اهل حدیث و اخباری‌ها روبه‌رو شد. در این بین، دیدگاه‌های معتدلی نیز از سوی افرادی مانند اشعری، طحاوی، ماتریدی و... مطرح شد. در گرفتن بحث حسن و قبح عقلی باعث شد عدلیه - معتزله و شیعه - با اثبات آن از غیر عدلیه - اشاعره - متمایز شوند. متکلمان شیعه به دلیل بهره‌مندی از غنای قرآن و سنت و با اجتناب از افراط و تفریط، به مشکل تعارض عقل و وحی گرفتار نشدند (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۳، ص ۶۵-۶۸).

از چشم‌اندازی دیگر، این بحث در عالم اسلام بین فلسفه و دین یا عقل و وحی و در اثر نهضت ترجمه رخ داد. کندی با توجه دادن به این نکته که فلسفه و دین هر دو، چشمه‌های یک حقیقت‌اند، عدم تعارض آن دو را اثبات کرد. در این زمان ترجمه، به شکل مطلوب و هماهنگ با فرهنگ اسلام صورت نمی‌گرفت. در اثر کیفیت نادرست ترجمه، اندیشه تعارض علم و دین بین عامه مردم قوت گرفت، به گونه‌ای که به گفته ابوریحان بیرونی «مردم از علوم می‌ترسیدند که از یونان آمده به حدی گریزان شده‌اند که حتی از اسامی که به سین ختم می‌شود [مانند پیتاگوراس، دموکریتوس، ذیمقراطیس و...] نیز متنفر هستند» (گلشنی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۹). البته برخی به این نکته توجه داشتند و سعی کردند این مشکل را برطرف

زمینه‌های تعامل و گفت‌وگوی علم و دین است و امروزه نیز در مؤسسه‌های علمی، فعالیت‌هایی در راستای اثبات عدم منافات یافته‌های جدید علوم با آموزه‌های مسیحی به چشم می‌خورد. برای نمونه، می‌توان از اهدای جایزه بنیاد تمپلتون آمریکا به ایان باربور در سال ۱۹۹۹م، به خاطر فعالیت‌های وی در زمینه آشتی دادن بین مسیحیت و علوم طبیعی یاد کرد. این‌گونه فعالیت‌ها نشانه اهمیت این بحث در عالم مسیحیت است (مصباح، ساجدی و فنایی، ۱۳۸۰).

ب. تاریخچه رابطه علم و دین در جهان اسلام

با توجه به اهمیت زیاد اموری مانند عقل، علم، تفکر و مفاهیمی از این قبیل در منابع اصیل اسلامی (ر.ک: زمر: ۱۷ و ۱۸؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۰-۲۹)، طبیعی است که هیچ‌گاه بحث رابطه علم و دین [آن‌گونه که در غرب مطرح شده است] به صورت مسئله و معضل مطرح نشود. پایه‌های محکم و عقلانی دین که خاستگاه الهی دارد، به هیچ وجه ورود مباحث غیرواقعی را بر نمی‌تابد. خداوند متعال و معصومان علیهم‌السلام نیز از روش عقلی در بیان معارف دینی بهره برده‌اند. حضرت علی علیه‌السلام برانگیختن عقول ناشکفته انسان‌ها را از اهداف بعثت انبیا علیهم‌السلام معرفی می‌کند (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۴۳).

بنابراین، با توجه به تفاوت بسترهای چالش‌زا در اسلام و غرب، در جهان اسلام، مجالی برای نزاع جنجالی علوم طبیعی و دین وجود نداشت. اما متفکران اسلامی به دلایل مختلف به جای مطرح کردن نزاع علم طبیعی و دین، مسئله رابطه عقل و وحی را به بحث گذاشتند. با گسترش روزافزون اسلام و روی آوردن مردم از نقاط مختلف جهان به

صلیبی به اروپا نیز منتقل شده است (داوری، ۱۳۸۷، ص ۸۵). شکوفایی علم نجوم مرهون ترجمه آثار یونانی به عربی از طریق مسلمانهاست. محمد بن موسی معروف به «تسانی»، ابوالوفاء بوزجانی، ابوریحان بیرونی و خواجه نصیرالدین طوسی از جمله اندیشمندان مسلمان در این زمینه‌اند. رواج علم جبر پیش از آنکه مرهون ترجمه ارقام هندی از سوی محمد بن موسی الخوارزمی باشد، افتخار دارد که از سوی مسلمانان بنیان نهاده شده است و کتاب جبر و مقابله نوشته خوارزمی باعث شده است که واژه‌هایی مانند الگوریتم در غرب رواج پیدا کند. اختراعات امثال ابن‌هشیم، ابوعبدالله بتانی، غیاث‌الدین جمشید کاشانی، خواجه نصیرالدین طوسی، حسن بن موسی شاکر، حسن مراکشی و عمر خیام سند محکمی برای نقش مسلمانان در این‌گونه علوم است. بعضی از کتب پزشکی اندیشمندان مسلمان - مانند قانون ابن‌سینا، التصریف لمن عجز عن التألیف نوشته زهراوی اندلسی، التیسیر از عبدالملک زهر اندلسی، تذکره الکحالیین اثر علی بن عیسی و... در اروپا تدریس می شده است. زکریای رازی، ابن‌سینا، شاپور بن سهل و امین‌الدوله بن التلمیذ از چهره‌های شناخته شده در این علم شریف‌اند. اندیشمندانی مانند ادریسی، ابن بیطار و رشید بن صوری در گیاه‌شناسی صاحب اثرند. جابربن حیان پدر علم شیمی است و کندی و ابوبکر رازی در این علم شهره‌اند. در علم فیزیک و مکانیک می توان آثار نیکی از خازنی، ابن‌سینا، حسن بن هشیم، ابوریحان بیرونی و ابن‌فرناس را مشاهده کرد (ساجدی و مشکئی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۸-۱۵۲).

برخی، پیشینه علوم انسانی را به دوران یونان باستان و زمانی که ارسطو علوم را به سه دسته نظری،

کند. مثلاً، فارابی در تلخیص کتاب نوامیس افلاطون، آنچه را در سیاق اسلام نمی‌گنجیده حذف کرده است (همان، ص ۱۴۸-۱۵۱). گروهی مانند غزالی - نویسنده کتاب‌های تهافت الفلاسفه و فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة - اندیشه‌های فلسفی ترجمه شده را مخالف دین و اندیشه‌های قرآنی دانستند و با فلسفه به شدت مخالفت کردند. کم‌کم کار به جایی رسید که ابن تیمیه کتاب نقض المنطق را در رد منطق نوشت. این کار به نوبه خود باعث واکنش امثال ابن‌رشد و غزالی برای اثبات هم‌خوانی علم و دین شد؛ همچنان‌که عرفا نیز در تدوین عرفان نظری، عقل را با شهود پیوند داده‌اند. به هر حال، در دوران معاصر، به برکت آموزه هماهنگی و آمیخته بودن عقل و نقل به‌عنوان حجت پروردگار در مکتب تشیع (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۶)، و ارائه حکمت متعالیه، شاهد پیشرفت‌های چشمگیر و استقبال وسیع و عمومی از علم و حکمت هستیم.

بسیاری از اندیشمندان مسلمان هم در دین تخصص داشته‌اند و هم به علوم طبیعی اهتمام می‌ورزیدند. جالب توجه است که قرآن کریم روش مشاهده و مطالعه تجربی را در برخی موارد توصیه می‌کند (یوسف: ۱۰۹؛ انبیاء: ۸۰؛ روم: ۹؛ محمد: ۱۰). بی‌جهت نیست که دین جامع اسلام در تاریخ حیات پربرکت خویش شاهد افتخارهای زیادی در زمینه‌های علمی بوده است. هنگامی که غرب در دوران رکود علم قرار داشت، تمدن اسلامی از هندوستان تا اسپانیا در اوج شکوفایی خود بود (راسل، ۱۳۷۳، ص ۵۶۲) و می‌توان ادعا کرد که در برهه‌ای از زمان مسلمانان در فناوری پیشرفته‌تر از اروپایی‌ها بوده‌اند و علم اسلامی بعد از جنگ‌های

تحولات علوم در غرب، سعی کردند با زیرسؤال بردن دین، به سرتاپا غربی شدن گرایش پیدا کنند و برخی بین اسلام فعلی و اسلام حقیقی تفاوت قایل شدند. متعهدان مسلمان تحولات غربی را به دو بخش خوب [فناوری] و بد [فرهنگ غربی] تقسیم کرده و به هریک حکم خاص خود را دادند. گروهی سعی کردند آنها را با دین جمع کنند (همان، ص ۳۶)، و دسته دیگر مانند آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله شیخ حسن اصفهانی کربلایی این‌گونه علوم را منافی تعالیم دینی دانسته و به شدت با آنها مبارزه کردند (ر.ک: اصفهانی کربلایی، ۱۳۸۲).

موضوع رابطه علم و دین از آن به بعد در اثر تحولات مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... دستخوش تغییر و تحولاتی شده و بافت و خیزهایی همراه بوده است. در عالم اسلامی معاصر، سیدمحمد تقی‌العطاس و اسماعیل فاروقی از اولین چهره‌هایی بوده‌اند که بحث اسلامی سازی علوم را با همین عنوان مطرح کرده‌اند (ر.ک: العطاس، ۱۳۷۴، ص ۲۵-۲۷). ابوالاعلی مودودی و عبدالحمید ابوسلیمان نیز تلاش‌هایی در این زمینه داشته‌اند. مسئله رابطه علم و دین و نیز علم دینی در ایران از سال ۱۹۶۰م - با مطرح شدن علم قدسی از سوی سیدحسین نصر - توسط محققان متدین و نیز نویسندگان سکولار به بحث گذاشته شده و دیدگاه‌های موافق و مخالفی مطرح شد، هرچند بعد از انقلاب اسلامی و بخصوص در آغاز انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹، موضوع تحول در علوم، بیشتر مطرح شد. از میان موافقان، افرادی را مانند سیدحسین نصر، علامه طباطبائی، شهید مطهری، علامه مصباح، آیت‌الله جوادی آملی، سیدمنیرالدین حسینی

عملی و تولیدی تقسیم کرد برگردانده‌اند، هرچند در آن زمان این دسته از علوم به نام علوم انسانی و به صورت شاخه‌ای جدا شناخته نمی‌شد (مرادی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۳-۲۰۵؛ صانعی دره‌بیدی، ۱۳۸۷، ص ۳۰۷). بر این اساس، باید قرون هفدهم و هجدهم را دوران شکوفایی و مطرح شدن این علوم به‌عنوان علوم انسانی دانست.

استقلال این علوم در آغاز قرن نوزدهم امری مسلم بود و بعد از آن، بحث‌ها بیشتر بر روش علوم انسانی تکیه داشت (فروند، ۱۳۷۲، ص ۲۵). توسعه این علوم و راهیابی آن به دنیای اسلام به صورت طبیعی باعث درگرفتن بحث‌های جدی در زمینه سازگاری یا عدم سازگاری این علوم وارداتی با مبانی اسلامی شد. البته این بحث‌ها به رابطه دین و علوم انسانی منحصر نبود، بلکه با توجه به اینکه فناوری غربی، حامل فرهنگ غربی بود، در زمینه نسبت علوم طبیعی با دین نیز سؤال‌هایی مطرح شد و اندیشمندان اسلامی با رویکردهای گوناگون سعی کردند به این بحث پردازند. با وارد شدن مفهوم پیشرفت [غربی] به جهان اسلام در اثر احساس ضعف توسط مسلمان‌ها، عقب‌ماندگی به مفهومی پذیرفته شده تبدیل شد. بعد از حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸م و همچنین حمله‌های روسیه به ایران در زمان عباس میرزا و شکست نیروهای ایران، تحولات غرب بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت (مشکی، ۱۳۸۳-۱۳۸۴، ص ۳۶) و راه را برای تضعیف مقام دین باز کرد؛ زیرا این دین بود که - به ظاهر - مانع پیشرفت می‌شد و اگر دین محرکی برای تحولات همه‌جانبه می‌بود، هیچ‌گاه نمی‌بایست غرب سکولار به آن دست پیدا کند. برخی با مشاهده

کسانی مانند فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، مهدی بازرگان، و یدالله سحابی هم به شکل دیگری سعی در حل این مسئله داشتند که بیشتر متأثر از دیدگاه‌های لیبرالیستی مسیحی بود (ر.ک: رحمانیان، ۱۳۸۲؛ فراستخواه، ۱۳۷۴؛ سحابی، ۱۳۵۱). برای نمونه، می‌توان علی شریعتی را نام برد که از دین به یک معنا تفسیری سکولاریستی ارائه داد و آخرت‌گرایی و انحراف از روش صحیح اندیشه - که همان روش علمی و تجربی است - را سبب اصلی عقب‌ماندگی مسلمانان دانست: «... در وقتی که بیش از همیشه در طول تاریخ، شرق، تمدن و فرهنگ اسلامی و بخصوص جامعه‌های ما و تاریخ ما و بالاخص ایران، شانس این را داشت که بتواند رنسانس اروپا را در قرون سوم و دوم هجری در شرق بسازد و ما به جای ابوعلی سینا و ابوسعید ابوالخیر و حلاج و امثال اینها - حکما و عرفایمان - در قرن دوم و سوم، دکارت، فرانسیس بیکن، کپلر و گالیله داشته باشیم، تمدن هزار سال به عقب افتاد، و به جای آنکه در شرق هزار سال پیش به وجود آید، هزار سال بعد در غرب به وجود آمد، و ما عقب ماندیم» (شریعتی، ۱۳۸۰، ج ۳۱، ص ۵۶). وی در بعضی از تعابیر خود، اسلام را ایده‌آلیسم مبتنی بر ماتریالیسم می‌داند (همان، ص ۱۱۴) و آخرت‌گرایی را خراب کردن دنیا برای آباد کردن آخرت معنا می‌کند (همان، ص ۸۱). وی اصالت داشتن علوم مادی را به اسلام نسبت می‌دهد و می‌گوید: «بینش اسلامی بینش جهان‌گرایی و دنیا‌گرایی است و رسماً می‌گویم که به اقتصاد اصالت می‌دهد. من نمی‌گویم، محمد ﷺ می‌گوید که "من لا معاش له لا معاد له": کسی که زندگی مادی ندارد،

هاشمی (فرهنگستان علوم اسلامی)، مهدی گلشنی، خسرو باقری، و ... را می‌توان نام برد. موافقان به نوبه خود در طیف‌های مختلف و با مبانی و نتایج بسیار متفاوت قابل دسته‌بندی هستند. گروهی دین و علم را یکی دانسته و به جای اتحاد، وحدت را مطرح می‌کنند. در این صورت، چه بسا نتوان بحث‌های تحول در علوم و یا اسلامی‌سازی علوم را مطرح کرد. گروهی نیز با اعتقاد به اینکه دین در حوزه علوم طبیعی ساکت است، می‌گویند: در حوزه علوم انسانی باید تحولات اساسی صورت پذیرد. در زمینه چگونگی تحول در علوم نیز آراء مختلفی ارائه شده است؛ برخی مانند سیدمحمد تقی‌العطاس رویکرد تهذیبی دارند و معتقدند: نظرات مخالف دین باید حذف شده و یا به گونه‌ای اصلاح و تکمیل شوند که حداقل با دین مخالف نباشند. برخی دیگر با رویکردی فلسفی معتقدند: باید مبانی علوم غربی اصلاح شود، همچنان‌که گروهی قایل به لزوم تغییر در روش تحقیق اند، و سرانجام، برخی جمع بین این امور را مطلوب می‌دانند. در مقابل، افرادی با برشمردن پیش‌فرض‌هایی برای آنچه «علوم اسلامی» نامیده می‌شود و نشان دادن ضعف‌های موجود در راه علم دینی، پیمودن این مسیر را سخت و یا ناممکن انگاشته‌اند و یا با تفاوت گذاشتن میان مقام گردآوری و داوری، هرچند نقش دین را در مقام گردآوری پذیرفته‌اند، ولی براساس دیدگاه تجربه‌گرایی، منکر دخالت دین در مقام داوری شده‌اند و یا با ادعای جهان‌شمول و آزمون‌پذیر بودن علم، منکر رابطه آن با دین و فرهنگ خاصی شده‌اند (ملکیان، ۱۳۸۹ الف، ص ۱۱۱-۱۲۸؛ ملکیان، ۱۳۸۹ ب؛ ملکیان، ۱۳۷۸؛ سروش، ۱۳۸۶، ص ۲۰۱-۲۳۲).

در اسلام وجود نداشته است، ولی کم‌کم این بحث - به‌ویژه بحث رابطه عقل و دین در نهضت ترجمه - جای خود را میان متفکران مسلمان نیز باز کرد.

علوم انسانی که از همان ابتدا بر پایه‌های ناستوار اندیشه‌های غربی بنا شده بود، با وارد شدن به جهان اسلام، خود را در برابر آموزه‌های دینی مشاهده کرد. اینجا بود که عرصه برای نظریه‌های مختلف و گاه متعارض درباره رابطه این علوم با دین باز شد. گروهی این‌گونه علوم را کاملاً بی‌ارتباط با دین می‌دانند و برخی با پذیرش رابطه میان این دسته از علوم و دین، به تبیین علم دینی پرداخته و پیشنهادهایی را برای تحول در علوم انسانی موجود مطرح کرده‌اند که بررسی آنها مجال دیگری می‌طلبد.

دروغ می‌گوید که "اندرونم از نور پر است"؛ اندرون باید پر از غذا باشد؛ کسی که زندگی مادی و اقتصادی ندارد، زندگی مذهبی و معنوی هم ندارد» (همان، ص ۱۱۳).

از آنجا که رسالت پژوهش حاضر بررسی پیشینه رابطه علم و دین در اسلام و غرب است و دیدگاه‌های متعدد و گاه متناقض در این زمینه وجود دارد. نویسنده کوشیده است با بررسی سیر تحول این بحث در طول تاریخ اسلام و غرب، زمینه را برای بررسی‌های بعدی دین‌پژوهان در این بحث فراهم کند. به همین دلیل، از بیان مبانی، ادله و نقاط قوت و ضعف دیدگاه‌های مطرح‌شده خودداری کرده و آن را به پژوهش‌های آینده ارجاع داده است. به هر حال، هنوز هم این موضوع، یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی است که در محافل علمی کشور دنبال می‌شود و امیدواریم به تدریج شاهد موفقیت‌های چشمگیر در زمینه تحول در علوم انسانی باشیم.

نتیجه‌گیری

بحث از رابطه علم و دین سابقه‌ای طولانی در غرب دارد. جهان غرب با گذر از دوران عدم تنش میان علم - علوم طبیعی - و دین در قرون وسطا، بین قرن‌های هفدهم تا نوزدهم گرفتار تعارض میان دستاوردهای نوین علوم طبیعی و دین [مسیحیت] شد. این گرفتاری، در قرون هجدهم و نوزدهم، خود را در قالب تعارض عقل و دین جلوه‌گر ساخت و همواره در غرب تلاش‌هایی برای حل این‌گونه تعارض‌ها صورت گرفته است.

به دلیل تفاوت بسترهای چالش‌زا در جهان اسلام و غرب، مجالی برای مطرح شدن چنین بحث جنجالی

ملاحظات، چ دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. شریعتی، علی (۱۳۸۰)، **مجموعه آثار** (ویژگی های قرون جدید)، چ ششم، تهران، چاپخش.

صانعی دره‌بیدی، منوچهر (۱۳۸۷)، «جایگاه تاریخی علوم انسانی»، در: **مجموعه مقالات کنگره ملی علوم انسانی تهران**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

عطاس، سیدمحمد نقیب (۱۳۷۴)، **اسلام و دنیوی‌گری (سکولاریسم)**، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.

علیزمانی، امیرعباس (۱۳۸۰)، **تأملاتی در باب رابطه علم و دین در مغرب زمین**، قم، احیاگران.

فراستخواه، مقصود (۱۳۷۴)، **سراغاز نواندیشی معاصر (دینی و غیر دینی)**، چ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۷۳)، **موضع علم و دین در خلقت انسان**، تهران، مؤسسه فرهنگی آریه.

فروند، ژولین (۱۳۷۲)، **نظریه‌های مربوط به علوم انسانی**، ترجمه علی محمد کاردان، چ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

کاشفی، محمدرضا، «علم و دین از دیدگاه استاد مطهری» (بهار ۱۳۷۶)، **قبسات**، ش ۱، ص ۳۹-۵۷.

کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۵)، **الکافی**، تهران، دارالکتب الإسلامیه.

کوستلر، آرتور (۱۳۶۱)، **خوابگردها**، ترجمه منوچهر روحانی، چ دوم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

گلشنی، مهدی (۱۳۷۹)، **علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

— (۱۳۸۷)، «نشست دوم علم، دین و معنویت در قرن ۲۱»، در: **مجموعه سخنرانی‌ها علم، دین و معنویت**، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

مرادی، محمدعلی (۱۳۸۸)، «ظهور و تکوین علوم انسانی در غرب»، در: **مجموعه مقالات علوم انسانی و ماهیت تمدن‌سازی آن**، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مشکی، مهدی (۱۳۸۳-۱۳۸۴)، **جزوه کلام جدید**، قم، مرکز آموزش غیرحضورى مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

مصباح، علی، ساجدی، ابوالفضل و محمد فناپی اشکوری،

منابع

نهج البلاغه (۱۴۱۴ق)، قم، دارالهجره.

اصفهانى کربلايى، حسن (۱۳۸۲)، **تاریخ دخانه**، به کوشش رسول جعفریان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ایزدی، محمد و آموزگار، «رابطه علم و دین» (تابستان ۱۳۷۵)، **کلام اسلامی**، ش ۱۸، ص ۸۱-۶۵.

باربور، ایان (۱۳۶۲)، **علم و دین**، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

بی‌نا، «رابطه علم و دین در مسیحیت کاتولیک و اسلام» (زمستان ۱۳۸۷)، **کلام اسلامی**، ش ۶۸، ص ۱۴۰-۱۴۳.

خسرویناه، عبدالحسین (۱۳۸۳)، **کلام جدید**، چ سوم، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه.

داوری، رضا (۱۳۸۷)، «نشست نخست علم، دین و معنویت در قرن ۲۱»، در: **مجموعه سخنرانی‌ها علم، دین و معنویت**، **تدوین مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی**، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

راسل، برتراند (۱۳۷۳)، **تاریخ فلسفه غرب**، ترجمه نجف دریابندری، چ ششم، تهران، کتاب پرواز.

ربانی گلپایگانی، علی، «رابطه علم و دین در مسیحیت» (بهار و اسفند ۱۳۷۴)، **کیهان اندیشه**، ش ۶۴، ص ۱۲۳-۱۴۱.

رحمانیان، داریوش (۱۳۸۲)، **تاریخ علمت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین (از آغاز دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی)**، تبریز، دانشگاه تبریز.

رشاد، علی‌اکبر (۱۳۸۲)، **دموکراسی قدسی**، چ دوم، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۷۹)، **رابطه علم و دین در غرب**، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

ساجدی، ابوالفضل، «شیوه‌های حل تعارض علم و دین» (اسفند ۱۳۸۰)، **معرفت**، ش ۵۱، ص ۱۷-۳۰.

ساجدی، ابوالفضل، مهدی مشکى (۱۳۸۸)، **دین در نگاهی نوین: مناسبات دین و عرفان، عقل، علم و مدرنیته**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

سحابی، یدالله (۱۳۵۱)، **خلقت انسان**، چ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

سروش، عبدالکریم (۱۳۸۶)، «اسلام و علوم اجتماعی: نقدی بر دینی‌کردن علم»، در: **مجموعه مقالات علم دینی؛ دیدگاه‌ها و**

«میزگرد فلسفه دین» (اسفند ۱۳۸۰)، معرفت، ش ۵۱، ص ۱۶-۶.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۰ الف)، مجموعه آثار (علل گرایش به مادیگری)، چ دهم، تهران، صدرا.

— (۱۳۸۰ ب)، مجموعه آثار (مسئله شناخت)، چ ششم، تهران، صدرا.

— (۱۳۷۴)، مجموعه آثار (انسان و ایمان)، چ چهارم، تهران، صدرا.

— (۱۳۸۲)، مجموعه آثار (خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند: امدادهای غیبی در زندگی بشر)، چ دهم، تهران، صدرا.

— (۱۳۷۹)، مجموعه آثار (نظام حقوق زن در اسلام)، چ دوم، تهران، صدرا.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۹ الف)، «پیش‌فرض‌های اسلامی‌کردن علوم، حدیث آرزومندی»، در: مجموعه مقالات جستارهایی در عقلانیت و معنویت، تهران، نگاه معاصر.

— «پیش‌فرض‌های بازسازی اسلامی علوم انسانی» (بهار ۱۳۸۹ ب)، آئینه اندیشه، ش ۱۴، ص ۹۳-۱۱۲.

— «تأملاتی چند در باب امکان و ضرورت اسلامی شدن دانشگاه» (تابستان و پاییز ۱۳۷۸)، نقد و نظر، ش ۴ و ۳، ص ۲۱۶-۲۳۳.

ویلیامز، برنارد، «عقل‌گرایی» (بهار ۱۳۷۴)، ترجمه محمدتقی سبحانی، نقد و نظر، ش ۲، ص ۱۰۹-۱۲۸.

Durant, Will (1957), *the Story of Civilization (the Reformation)*, Simon and Schuster, New York.

Gary B., Ferngren (2000), *the History of Science and Religion in the Western Tradition: An Encyclopedia*, Garland Publishing, New York.